



چهار نمونه از گذر غربیها در ایران

. کاش شما مردم عزیزمان با کتابها و نوشته‌های تاریخی، بیشتر
اُنس می‌گرفتید و آنچه را که من می‌خواهم در چند کلمه برایتان
عرض کنم، خودتان در کتابها و تفاسیل مطالعه می‌کردید که
چیزی جای آن را نمی‌گیرد.

1374/11/20 - بیانات در خطبه‌های نماز جمعه

شورای اسلامی خوابگاه شهید مفتح
دانشگاه شیراز

Mofattehshu.mihanblog.com
Khatfarhangi.mihanblog.com



بیانات در اجتماع بزرگ مردم قم 1379/07/14 -

عنوان فیش : انگلیس

کلیدواژه(ها) : انگلیس

نوع(ها) : فیش موضوعی

متن فیش:

استعمارگران اروپایی آمدند و بر مناطق بسیاری از آسیا، آفریقا و امریکای لاتین تسلط پیدا کردند؛ ملت‌های آن مناطق را ذلیل کردند؛ فرهنگ آنها را، هویت آنها را، ثروت آنها را به تاراج بردند؛ حتی زبان آنها را، خط آنها را، سابقه و سنت آنها را زیر پا له کردند. ملت‌ها را ذلیل کردند؛ آنها را دوشیدند؛ ثروت آنها را غارت کردند؛ فرهنگ آنها را نابود کردند؛ تا آن وقتی که ممکن بود، ماندند، بعد هم رفتند. من نمونه‌هایی از این قبیل، بعضی را به چشم خود دیده‌ام، بعضی را شنیده‌ام و بعضی را خوانده‌ام.

یک نمونه، کشور بزرگ و پهناور هندوستان است. انگلیسی‌ها از راه دور آمدند؛ اول با تزویر و فریب و بعد با سلاح و قوت نظامی، سرزمین هند را گرفتند. سال‌های متمادی بر این سرزمین مسلط ماندند؛ مردم را ذلیل کردند؛ بزرگان را نابود کردند و ثروت‌های هند را از بین بردند. انگلیس، خزانه خود و جیب سرمایه‌داران خود را از سرمایه‌ها و فرآورده‌های هند پر کرد؛ اما هند را در فقر و مسکنت و بدبختی باقی گذاشت. فقط ثروت مادی نبود؛ ثروت معنوی آنها را هم گرفتند و زبان خود را بر آنها تحمیل کردند. زبان رسمی امروز دولت‌های هند و پاکستان و بنگلادش - که مجموعاً شبه قاره هند قدیم است که مستعمره انگلیس بود - انگلیسی است! آن منطقه دهها زبان محلی داشته است؛ این زبانها را تا آن جایی که توانستند، منسوخ کردند و از بین بردند. یک ملت، زبان خود را که از دست داد، یعنی از گذشته خود، از تاریخ خود، از سنت‌های خود و از میراث‌های گرانقدر خود منقطع و جدا می‌شود و از آنها بی‌خبر می‌ماند.

....

من چهار نمونه را از تاریخ نزدیک خودمان - تاریخ صد سال پیش به این طرف - به شما عرض کنم. این چهار نمونه به ما نشان می‌دهد که وقتی یک قدرت بیگانه بر دستگاه‌های سیاسی و

فرهنگی یک کشور مسلط شود، بر سر آن کشور و آن ملت چه می‌آید.

یک نمونه، نمونه مشروطیت است. می‌دانید، دوران استبداد حکومت قاجار مردم را به جان آورده بود. مردم قیام کردند، دلسوزان جامعه قیام کردند؛ پیشرو آنها هم علمای دین بودند. در نجف، مرجع تقلیدی مثل مرحوم آیه‌الله آخوند خراسانی؛ در تهران سه نفر عالم بزرگ - مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، مرحوم سید عبدالله بهبهانی، مرحوم سید محمد طباطبایی - پیشوایان مشروطه بودند. پشتوانه‌ی اینها هم دستگاه حوزه علمیه در نجف بود. اینها چه می‌خواستند؟ اینها می‌خواستند که در ایران عدالت برپا شود؛ یعنی استبداد از بین برود. وقتی که جوش و خروش مردم دیده شد، دولت انگلستان که آن وقت در ایران نفوذ بسیار زیادی داشت و از عواملی در میان روشنفکران برخوردار بود، اینها را دید و نسخه خودش را به اینها القاء کرد. البته در بین همان دلسوزان هم عده‌ای از روشنفکران بودند. حق آنها نباید ضایع شود؛ لیکن یک عده روشنفکر هم بودند که مزدور و خود فروخته و از عوامل انگلیس محسوب می‌شدند. باری؛ مشروطه، قالب و ترکیب حکومتی انگلیس بود. این روشنفکران به جای این که دنبال دستگاه عدالت باشند و یک ترکیب ایرانی و یک فرمول ایرانی برای ایجاد عدالت به وجود آورند، مشروطیت را سر کار آوردند. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که این نهضت عظیم مردم که پشت سر علما و به نام دین و با شعار دین خواهی بود، بعد از مدت بسیار کوتاهی منتهی به این شد که شیخ فضل‌الله نوری را - که این شهید بزرگوار همین جا مدفون است - در تهران به دار کشیدند. اندک زمانی بعد، سید عبدالله بهبهانی را در خانه‌اش ترور کردند. بعد از آن هم سید محمد طباطبایی در انزوا و تنهایی از دنیا رفت. آن وقت مشروطه را هم به همان شکلی که خودشان می‌خواستند برگرداندند؛ مشروطه‌ای که بالاخره منتهی به حکومت رضاخانی شد!

نمونه دوم، خود حکومت رضاخان است. انگلیسیها قراردادی را با دولت قاجاریه در میان گذاشتند که براساس آن قرارداد، تمام مسائل مالی و تمام مسائل نظامی کشور ایران در قبضه انگلیسیها قرار می‌گرفت. مرحوم سید حسن مدرس، آن عالم آگاه، با این قرارداد مخالفت کرد و نگذاشت این لایحه در مجلس شورای ملی آن روز تصویب شود. بعد که انگلیسیها از این جا محروم شدند و دیدند نمی‌شود این طوری عمل کرد، به فکر تازه‌ای افتادند. فهمیدند باید در ایران یک دیکتاتور را بر سر کار بیاورند تا امثال مدرسها را قلع و قمع کند؛ با مردم با کمال خشونت رفتار کند؛

خواسته‌های انگلیس را اعمال کند. لذا رضاخان را بر سر کار آوردند. ماجرای به سلطنت رسیدن رضاخان در ایران، یکی از ماجراهای بسیار عبرت‌انگیز تاریخ ماست. ماجرای است که همه جوانهای این کشور، امروز باید بدانند. هرج و مرج قبل از رضاخان، به وسیله مشت پولادین رضاخان و با کمک دولت انگلیس از بین رفت و یک نظم تحمیلی و استبدادی در کشور به وجود آمد که پنجاه و پنج سال ادامه پیدا کرد. نفوذ انگلیس در دستگاه‌های سیاسی و فرهنگی کشور ما، مردم را تحت فشار قرار داد.

نمونه سوم، نمونه شهریور 1320 است که رضاخان به وسیله حامیان قبلی خود از سلطنت عزل شد و از ایران بیرون رفت. محمدرضا را بر سر کار آوردند؛ با قرار تسلیم محض در مقابل انگلیسیها! هر کاری آنها می‌خواستند، انجام می‌داد؛ دیگر احتیاج به استعمار نبود! وقتی که یک خائن ایرانی حاضر است در مقابل کمک بیگانه، بر ملت ایران سلطنت و حکومت کند و خواسته آن بیگانه را در ایران اعمال نماید، دیگر چه لزومی دارد زحمت استعمار را به خودشان بدهند؟! این کار را کردند. بعد، نمونه چهارم پیش آمد.

(نمونه چهارم) و آن مرداد سال 1332 هجری شمسی بود. بعد از آن که حکومت مصدق را سرنگون کردند - البته قبلاً مرحوم آیه‌الله کاشانی را با ترفندهای خودشان منزوی کردند، کنار زدند و با بی‌تدبیریهایی که انجام گرفت کنار گذاشتند - باز سر کار آمدند و وارد ایران شدند و توانستند با نفوذ خود، با ایادی خود، با فعالیت خود، کودتای 28 مرداد را به وجود آورند و محمدرضا را که از ایران فرار کرده بود، به ایران برگردانند. بیست و پنج سال بعد از آن، حکومت دیکتاتوری سیاه پهلوی ادامه پیدا کرد. این چهار مقطع است؛ اینها همه عبرت‌انگیز است. یک ملت وقتی اجازه بدهد که یک قدرت بیگانه در دستگاه‌های سیاسی او یا در دستگاه‌های فرهنگی او نفوذ کند، سرنوشت این ملت همین است. اگر انقلاب اسلامی پیش نیامده بود، اگر این ملت پشت سر امام بزرگوار، این حرکت عظیم تاریخی را به وجود نیاورده بود، می‌دانید امروز ملت ایران چگونه بود؟ ملتی که هیچیک از پیشرفتهای علمی غرب را فرا نگرفته بود. نه اختراعی، نه اکتشافی، نه سازندگی‌ای. منابعش را از دست داده بود؛ نفتش را از آب رودخانه‌ها هم ارزانتر به همان دشمنها فروخته و در اختیار آنها گذاشته بود. نفت مال آنها، پالایش از آنها، قراردادهای

طولانی مدت برای آنها! دشمنان این کشور، برای بقیه معادن و منابع کشور هم برنامه‌ریزی کرده بودند. می‌خواستند مغزهای این ملت را ببرند و دستگاه علمی کشور را در سطح پایین نگه دارند. در روزهای نفوذ امریکا و انگلیس در ایران، ملت ایران روزهای سختی را گذراند. صد سال، اوّل انگلیسیها و بعد امریکاییها با نفوذ خود این کشور را عقب انداختند. ما امروز هر مرحله‌ای را که وارد می‌شویم، نشانه‌های کوتاهیهای آنها، خیانت‌های آنها و بدعملی آنها را به چشممان مشاهده می‌کنیم.

....

وقتی انسان می‌بیند دستگاه‌های تبلیغاتی دشمن - دستگاه تبلیغاتی مزدور امریکا و سازمان سیا، دستگاه تبلیغاتی دولت انگلیس، دستگاه تبلیغاتی دولت غاصب صهیونیست - برای فلان لایحه در مجلس یقه می‌درانند، جنگ روانی می‌کنند؛ به خاطر فلان زندانی، به خاطر فلان مسؤول، دلسوزیهای دایه مهربانتر از مادر را نشان می‌دهند، انسان حق دارد به شک بیفتد؛ حق دارد در صدق بسیاری از ادعاهایی که می‌شود، تردید کند.